

به نام خدا

با سلام خدمت پدر عزیز و مهربانم، آقای شهبازی جان و تمام دوستان و همراهان بیدار.

برنامه ۹۵۴، غزل ۲۰۱۱

جان جانمایی تو، جان را برشکن  
کس تویی، دیگر کسان را برشکن  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۱۱

خداوند! ای که در فضای گشوده پرده برمی گیری و رخ می نمایی، پیش از این اتفاقات را جدی می گرفتم، قربانی افکار و وضعیت ها می شدم. و حال در پناه حضرت مولانا و آقای شهبازی و برنامه عزیز گنج حضور، با آگاهی ها و روشن گری های جان های بیدار، تو که جان جان هایی آرام آرام پرده از نقاب می گشایی. زندگی رنگ و معنایی بسیار فراتر از زندگی کهنه و پوسیده در ذهن می دهد و جان انسان را عاشق و عاشق تر می کند. تمام محبت های ذهنی رنگ و بویی فراتر از دوست داشتن های سببی که بوی متعفن همانندگی دارد، می دهد و تمام انسان ها خویش عشقی می شوند که همه از خداییم، از یک نوریم و بسوی او در حرکتیم تا هشیاری بر ذات خویش منطبق شود.

گوهر باقی، درآ در دیده ها  
سنگ بستان، باقیان را برشکن  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۱۱

و دیده کور و در خوابم با این نور درست می بیند و جان می گیرد. دستانم قدرت برداشتن سنگ پیدا می کند تا در فضای گشوده و تسلیم بر شیشه آفل و سست همانندگی ها بزند و باورهای پوسیده و شرطی شدگی ها و توجه و تأیید از دنیا خواستن را ویران کند و برشکند.

ز آسمان حق بتاب، ای آفتاب  
اختران آسمان را برشکن  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۱۱

و تنها با برداشتن اولین قدم که با فضاگشایی درست برداشته می شود و همواره شکر به همراه دارد. خورشید زندگی از پشت کوه همانندگی ها با عوض شدن دید غلط ذهن خود را نشان می دهد و ستاره همانندگی ها در شدت این نور که در روشنی بی نهایت است بی فروغ می شود و ارزش و قدرش فرو می شکند و ناگهان محو و نابود می شود.

غیب دان کن سینه های خلق را  
سینه های عیب دان را برشکن  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۱۱

آنگاه دل انسان به جای این که عیب ببیند، همواره در دل هر اتفاق و وضعیت و انسانی، نور عشق را جست و جو می کند. و به پاس این تسلیم خداوند از رمز و رموز عشق با او می گوید و جان بی مهر و در غم فسرده اش را جانی تازه می بخشد، عاشق خود می کند که با هر بی مرادی نه می رنجد و نه توقعی دارد که باز هم نشان زندگی را می جوید تا کدام فکر و عمل ذهنی راه او را زده و پرده و تار بر دید عدم بینش تنیده است.

بانشان از بی نشان پرده شده  
بی نشانی، هر نشان را برشکن  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۱۱

و در این راه هر چه با ذهن فهمیده می شود، خط بطلانیست بر چشم و نظر و هشیاری انسان که حقیقت انسان ورای تمام آنچه هست که ذهن نشان می دهد.

تو به هر صورت که آیی بیستی  
که منم این، والله آن تو نیستی  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۸۰۴

این تو کی باشی که تو آن اوجدی  
که خوش و زیبا و سرمست خودی  
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۸۰۶

روز مطلق کن شب تاریک را  
بارنامه پاسبان را برشکن  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۱۱

و این گونه شب سیاه و تاریک ذهن، دید کج بین و قضاوتی ذهن که هر لحظه در حال نظر دادن اوضاع و بررسی و کنترل کردن تمام امور دنیاست و در همه چیز و کار همه کس دخالت می کند از کار بی کار می شود. به جای «عوان سر» که همواره بر شهوت هر چه بیشتر بهتر استوار است و عیب می بیند، نیروی دیگری در کار می شود. نیروی عشق که همواره جهان را در اتحاد و دوستی و صلح می بیند، سر جنگ ندارد، سازگار است و در وفاق و همدلی و عشق با جهان. و هر چه در او هست همواره سعی در رضا و تمام همت او بر تسلیمی بی چند و چگونه استوار تا روی حضرت دوست را ببیند و به لقای حضور زندگی و پروردگار خویش نائل آید و اصل و حقیقت وجودی خویش را دریابد.

شمس تبریز، آفتابی آفتاب  
شمع جان و شمعدان را برشکن  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۱۱

و آنگاه می داند که تمام جسم و چهار بعد وجود او در خدمت حقیقت بزرگ آمده اند. همه چیز مهیا و آماده تا درس زندگی و قضا و «کن فکان» الهی را در اتفاقات دریابد و تمام و هر آنچه بر دل او جای گرفته را «لا» کند تا با «لا» کردن آنچه نیست، حقیقت وجودی او و آنچه هست رخ بنماید و خود را نشان دهد. ان شاء الله. 🙏🌸

والسلام  
-با احترام: سرور از شیراز